

انجلیتیک: نظریه‌ای در باب پیام^۱

نگارش: رافائل کاپورو

ترجمه: محمد خندان

چکیده

مقاله‌ی حاضر به مسائل مربوط به مفهوم پیام در مراتب مختلف، بالاخص به‌عنوان یک پدیدار خاص انسانی و ضمناً پدیداری مربوط به ارگانسیم‌های زنده‌ی غیرانسانی می‌پردازد. من بر آن‌ام که ما نیازمند رهیافتی میان‌رشته‌ای به این پدیداریم. من از واژه‌ی *angeletics* که از واژه‌ی یونانی *angelia* [= *ἀγγελία*] = پیام/ انباء مشتق شده است برای نامیدن علمی که با تولید، توزیع، تفسیر، ذخیره‌سازی و کنترل پیام‌ها و پیام‌رسانان سر و کار دارد استفاده می‌کنم. انجلیتیک، به معنی اخص، به علوم انسانی و اجتماعی تعلق دارد. اما به معنی اعم با مطالعه‌ی پیام‌ها به‌منزله‌ی پدیدارهای طبیعی نیز سر و کار دارد. بخش اول مقاله‌ی حاضر به مبادی مفهومی انجلیتیک به‌منزله‌ی یک نظریه‌ی میان‌رشته‌ای می‌پردازد. در بخش دوم، تفکراتی را درباره‌ی تفاوت پیام‌ها در مراتب انسانی و غیرانسانی مطرح می‌کنم و مخصوصاً به رابطه‌ی انجلیتیک و هرمنوتیک می‌پردازم.

مقدمه

واژه‌ی یونانی *angelia* [= *ἀγγελία*] به معنی پیام است. ما از واژه‌ی *angel* برای اشاره به ملائکه استفاده می‌کنیم. بخشی از مباحث الهیات به مطالعه‌ی این پیام‌رسانان الهی می‌پردازد که به آن «علم‌الملائکه»^۲ می‌گویند. انجلیتیک با علم‌الملائکه تفاوت دارد، چرا که به مطالعه‌ی پیام‌ها و پیام‌رسانان طبیعی و علی‌الخصوص انسانی می‌پردازد. این سخن بدان معنی نیست که علم‌الملائکه بی‌وجه است (سرز^۳، ۱۹۹۳). بل که کاملاً بالعکس، علم‌الملائکه نیز مساهمتی است در مطالعه‌ی تولید، توزیع، تفسیر، ذخیره‌سازی و کنترل پیام‌ها و پیام‌رسانان در جوامع سنتی. انجلیتیک به معنی اخص، به علوم انسانی و اجتماعی تعلق دارد و شدیداً به «فن بلاغت»^۴ وابسته است (مک‌ال‌هلم^۵،

^۱ این مقاله در سمپوزیوم بین‌المللی «سلسله‌مراتب ارتباطات: جنبه‌های ارتباطات در مقیاس‌ها و مراتب مختلف» که توسط «مرکز هنر و رسانه‌ها»ی کارلرزوهه‌ی آلمان و دانشگاه فیوچر ژاپن در ۴-۶ ژوئای ۲۰۰۳ برگزار شد، ارائه گردید. نسخه‌ی چاپی مقاله در منبع زیر منتشر شده است:

Hans H. Diebner, Lehan Ramsay (Eds): *Hierarchies of communication: An inter-institutional and international symposium on aspects of communication on different scales and levels*. ZKM- Center for Art and Media, Karlsruhe, Germany. July 4-6. 2003. Karlsruhe: Verlag ZKM (2003), 58-71.

نسخه‌ی آنلاین مقاله، که ترجمه‌ی فارسی حاضر از روی آن صورت گرفته، در نشانی زیر دسترس‌پذیر است:

http://www.capurro.de/angeletics_zkm.html

^۲ *angelology*

^۳ *Serres*

^۴ *rhetoric*

^۵ *McElholm*

۲۰۰۱؛ کاپورو، ۱۹۹۲). انجلیتیک به معنی اعم با مطالعه‌ی پیام‌ها به منزله‌ی پدیدارهای طبیعی نیز سروکار دارد.

من در بخش اول این مقاله، به اختصار، انجلیتیک را در مقام یک نظریه‌ی میان‌رشته‌ای^۱ (کاپورو، ۲۰۰۳) به بحث خواهم گذاشت. بخش دوم به برخی مسائل مربوط به تفاوت پیام در مرتبه‌ی ارگانیک با پیام در مرتبه‌ی انسانی می‌پردازد. برخی از بصیرت‌ها مبتنی است بر مباحث آنلاین^۲ در «کنفرانس الکترونیکی مبانی علم اطلاعات»^۳ (FIS، ۲۰۰۲). مفاهیم پیام و اطلاع شدیداً به هم وابسته‌اند (کاپورو و یورلاند، ۲۰۰۳). واژه‌ی لاتینی *informatio* معنایی دوگانه دارد. این کلمه هم به «صورت دادن به ماده» و هم به «صورت دادن به ذهن» [=تربیت، پرورش] راجع است. اولی به معنی وجودشناختی^۴ و دومی به کاربرد معرفت‌شناختی^۵ اطلاع (مخبره‌ی پیام) اشاره دارد. این معنی دوگانه در نگاه نخست این‌گونه به ذهن متبادر می‌کند که: ارتباط [در مرتبه‌ی] انسانی هم‌ارز انتقال پیام در ارگانیسم‌های زنده‌ی غیر انسانی است. اما من معتقدم که نباید فرایندهای زیستی را با فرایندهای انبائی در مرتبه‌ی انسانی یکی دانست. نظریه‌ی میان‌رشته‌ای پیام می‌تواند آغازی بر نظرگاه پیچیده و غیرتحویلی‌انگارانه^۶ به سلسله‌مراتب متعدد ارتباطات باشد.

۱. انجلیتیک به منزله‌ی یک نظریه‌ی میان‌رشته‌ای

نظریه‌ی ارتباطات کلود شانون^۷ (شانون، ۱۹۴۸) مربوط به انتقال اطلاعات نیست، بل که به انتقال پیام می‌پردازد. شانون کلمه‌ی پیام را به جای اطلاع در معنی متعارفش - یعنی «معرفتِ مخبره‌شده»^۸ - به کار می‌برد. مفهوم اطلاع در نظریه‌ی شانون به تعداد انتخاب‌های ثنائی^۹ به منظور کدگذاری و ایجاد یک پیام دلالت دارد. در واقع این نظریه - که به حوزه‌ی مهندسی مربوط است - درباره‌ی انتقال سیگنال‌ها و روش‌های قابل اتکاتر کردن آن است. شانون، برخلاف معنی متعارف، اطلاع را با عدم قطعیت همبسته می‌کند. در این نظرگاه مهندسانه به اطلاع، جنبه‌های معنی‌شناختی^{۱۰} و کاربردشناختی (پراگماتیک) نادیده گرفته شده‌اند. وارن ویور^{۱۱} تعریف شانونی اطلاع را خلاف

¹ *interdisciplinary theory*

² *online*

³ *Electronic Conference on the Foundations of Information Science*

⁴ *ontological meaning*

⁵ *epistemological*

⁶ *non-reductive*

⁷ *Claude Shannon*

⁸ *communicated knowledge*

⁹ *binary choices*

¹⁰ *semantic*

¹¹ *Warren Weaver*

بدهت مفهومی^۱ می دانست (شانون و ویور، ۱۹۷۲)، اما واقعیت آن بود که شانون کلمه‌ی پیام را به جای معنی متعارف اطلاع نشانده.

پیام و اطلاع با هم مرتبط اند، اما عین یکدیگر نیستند:

- پیام متکی به فرستنده است، بدین معنی که مبتنی بر ساختاری متکی به غیر^۲ [= فرمان بردار از دیگری] یا ناقص^۳ است. اما این گزاره درباره‌ی اطلاع صادق نیست؛ این پیام است که ما را مخاطب قرار می‌دهد، اما این ما هستیم که اطلاعات را جست‌وجو می‌کنیم.
- فرض بر این است که پیام چیزی جدید و/ یا مرتبط با دریافت‌کننده را به او منتقل می‌کند. این گزاره درباره‌ی اطلاع نیز صادق است.
- پیام قابل کدگذاری و انتقال توسط رسانه‌ها یا پیام‌رسان‌های مختلف است. این گزاره نیز درباره‌ی اطلاع صادق است.
- پیام بیانی^۴ است که طی یک مکانیسم عرضه^۵ یا تفسیر، گیرنده را به انتخاب رهنمون می‌شود.

ما نیز به پیروی از لومان^۶ بین انباء^۷ [= پیام‌رسانی] (کنش ارائه‌ی چیزی که در یک نظام اجتماعی^۸، به نحو بالقوه معنی‌دار است)، اطلاع (فرایند انتخاب معنی از امکان‌های مختلفی که توسط کنش انباء عرضه می‌شود) و فهم^۹ (یگانگی معنی انتخاب شده با نظام اجتماعی) - که سه ساحت ارتباطات در نظام اجتماعی اند - تفاوت قائل می‌شویم (لومان، ۱۹۸۷، ص ۱۹۶).

پیام‌ها می‌توانند اخباری، امری یا عاطفی باشند. یک فرستنده‌ی بشری، اعم از فرد یا گروه، ممکن است بر این عقیده باشد که برای هر کسی در هر زمانی پیامی دارد و بالعکس، کسی ممکن است فکر کند که هر چیزی واجد پیامی برای اوست. بین این دو قطب، مراتب متعددی می‌تواند وجود داشته باشد. گیرنده برای انتخاب یا تفسیر یک پیام باید نوعی پیش‌فهم مشترک^{۱۰}، فی‌المثل کدهای زبان‌شناختی مشابه، با فرستنده‌ی پیام داشته باشد.

در یک نظریه‌ی پیام که به ملزومات موفقیت فرستنده، رسانه و گیرنده‌ی پیام در شرایط محدود اهتمام دارد، چه نوع معیارهای خاصی می‌تواند وضع شود؟ منظور من از شرایط محدود

¹ counterintuitive

² heteronomic

³ asymmetric

⁴ utterance

⁵ release mechanism

⁶ Luhmann

⁷ mitteilung

⁸ sinnangebot

⁹ verstehen

¹⁰ common pre-understanding

شرایطی است که در آن نه فرستنده، نه پیام‌رسان و نه گیرنده هیچ اطمینانی ندارند که کنش‌هایشان مطابق با شرایط ایدئال برقراری ارتباط باشد. شرایط ایدئال برقراری ارتباط شرایطی است که در آن:

- فرستنده‌ای گیرنده را مخاطب قرار می‌دهد و برای او پیامی جدید و مربوط به او می‌فرستد؛ یعنی از اصل جهت‌مندی^۱ تبعیت می‌کند.
 - پیام‌رسانی پیام را بی‌هیچ انحرافی به گیرنده می‌رساند؛ یعنی از اصل وفاداری^۲ تبعیت می‌کند.
 - گیرنده‌ای - بر اساس فرایند تفسیر - قضاوتی را درباره‌ی صدق یا کذب پیام حفظ می‌کند؛ یعنی از اصل حفظ^۳ تبعیت می‌کند.
- پیام‌ها به اعتبار شکل، محتوی، هدف، روندها و گیرندگان‌شان قابل مطالعه‌اند. ویلم فلوسر^۴ در نظریه‌ی ارتباطات یا «ارتباط‌شناسی»^۵ خود دو هدف متمایز برای ارتباطات قائل می‌شود:
- هدف هم‌زبانانه^۶، که به خلق اطلاعات جدید مربوط است؛
 - هدف گفتمانی^۷، که به توزیع اطلاعات مربوط است (فلوسر، ۱۹۹۶).
- فلوسر معتقد است که عصر رسانه‌های همگانی با آن ساختار سلسله‌مراتبی «یک‌نفر به تعدادزیاد»^۸ در توزیع اطلاعات - که می‌توان آن را اصل *CNN* نامید - نهایتاً بر تمام صورت‌های توزیع اطلاعات سیطره خواهد یافت. به عبارت دیگر، امکان این‌که نظامی هم‌زبانانه شکل بگیرد که در آن، گیرنده فرستنده‌ی پیام نیز باشد منتفی می‌شود. با ظهور اینترنت اوضاع رو به تغییر نهاده است. این تغییر بیش‌تر از آن جهت است که اینترنت امکان آسان‌تر و ارزان‌تری عرضه می‌کند تا گیرنده در عین‌حال فرستنده هم باشد. لذا اینترنت گزینه‌های توزیع سلسله‌مراتبی‌ای از قبیل «یک‌نفر به یک‌نفر»، «یک‌نفر به تعدادزیاد»، «تعدادزیاد به تعدادزیاد» و «تعدادزیاد به یک‌نفر» را شامل می‌شود. بحث‌های فراوانی درباره‌ی ساختار آتی اینترنت در جریان است. سیطره‌ی انحصار توزیع اطلاعات^۹ (تمرکز قدرت در دست عده‌ای معدود) از بین نخواهد رفت، اما ممکن است کاهش یابد. در عین حال تکوین صور جدید سلطه و انحصار نیز محتمل است (*ICIE*, ۲۰۰۴).

¹ principle of respect

² principle of faithfulness

³ principle of reservation

⁴ Vilem Flusser

⁵ communicology

⁶ dialogical goal

⁷ discursive goal

⁸ one-to-many

⁹ information oligopoly

پیام‌های رقومی تأثیر عمیقی بر فعالیت‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی دارند و به چیزی می‌انجامند که می‌توان آن را «جامعه‌ی پیامی»^۱ نامید. به عبارت دیگر، انجلیتیک (تحقیق درباره‌ی پیام‌ها) نقشی پارادایمی^۲ در علم و جامعه‌ی قرن بیست و یکم ایفا می‌کند. مباحث اجتماعی انجلیتیک علاوه بر جنبه‌های روان‌شناختی، سیاسی، اقتصادی، زیبایی‌شناختی، اخلاقی و دینی به جنبه‌های مختلفی از قبیل منشأ، هدف و محتوای پیام‌ها، ساختارهای قدرت، تکنیک‌ها، ابزارهای اشاعه، تاریخ پیام‌ها و پیام‌رسانان و کدگذاری و تفسیر پیام نیز مربوطاند؛ قلمرو علمی‌ای که فقط از طریق کوشش‌های میان‌رشته‌ای صبورانه و بلندمدت قابل بررسی است.

این پرسش که «پیام چیست؟» افق جدیدی را نه فقط در ارتباط با مطالعات رسانه‌ها، بل که در مطالعه‌ی نشانه‌ها و تفسیر آن‌ها می‌گشاید. انجلیتیک حوزه‌ای تحقیقاتی است که در پیوند با مطالعات رسانه‌ها، نشانه‌شناسی^۳ و هرمنوتیک است. مبدأ هر تفسیری انتقال پیام است. هر مس‌هم پیام‌رسان خدایان است و هم تفسیرکننده‌ی آن پیام‌ها. ماهیت پیام‌آورانه‌ی ارتباطات^۴ است که در انجلیتیک مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد. در عین حال همه‌ی فرایندهای انتقال پیام مبتنی‌اند بر یک وضعیت انجلیتیک هرمنوتیکی که در آن فرستنده و گیرنده مبنای تفهیمی مشترکی دارند. به عبارت دیگر، انجلیتیک، مبتنی بر این عقیده که تفهم یا- به بیان عام‌تر- فرایند انتخاب بین دو نظام امکان‌پذیر است، روی تفرع ثنائی^۵ فرستنده/گیرنده کار می‌کند. هرمنوتیک، مبتنی بر این عقیده که ابژه‌ی فرایند تفسیر (پیام) با موفقیت به گیرنده- که نقش ابژه‌ی انتخاب را دارد- عرضه شده است، روی تفاوت بین پیش‌فهم و تفسیر کار می‌کند. نشانه‌شناسی به بررسی کلیت فرایندی می‌پردازد که به واسطه‌ی آن یک نشانه- یعنی آنچه که به چیزی دلالت می‌کند و فرض بر آن است که مفسر آن را انتخاب می‌کند- به منزله‌ی ساختاری دینامیک و «خود-سازمان دهنده»^۶ شناخته می‌شود.

پیتر اسلوتردیک^۷ گفته که ما در «عصر پیام‌های پوچ» یا «نیست‌انگاری رسانه‌ای»^۸ زندگی می‌کنیم و نمی‌دانیم که به هنگام تعدد پیام‌رسانان، چه پیامی باید فرستاده شود: «این حقیقتاً دژخبری عصر حاضر است» (اسلوتردیک، ۱۹۹۷). اصطلاح نیچه‌ای «دژخبری» [= *disangelium*] (نیچه، ۱۹۹۹، ص ۲۱۱) که در تفکر او در تقابل با «خوش‌خبری» [= *evangelium*] به کار می‌رود، در این‌جا به ماهیت پوچ پیام‌های منتشره توسط رسانه‌های همگانی اشاره دارد. این دژخبری در عبارت مشهور مارشال مک‌لوهان که می‌گوید «رسانه پیام است» به تمامیت می‌رسد.

¹ message society

² paradigmatic role

³ semiotics

⁴ message-bearing nature of communication

⁵ dichotomy

⁶ self-organizing

⁷ Peter Sloterdijk

⁸ mediatic nihilism

حال سؤال این است که اینترنت تا چه میزان قادر به ایجاد فضایی انبائی است که تعامل پیام‌ها و پیام‌رسانان را بدون اتکا به ساختار سلسله‌مراتبی «یک نفر به تعداد زیاد» رسانه‌های همگانی رقم زند؛ یعنی به گیرنده این فرصت را بدهد که هم‌هنگام، نقش فرستنده را نیز ایفا کند. اخلاق اطلاع‌رسانی^۱، در جهانی که شاخص‌های کلاسیک محلی برای تولید و توزیع پیام‌ها بیش از پیش به شبکه‌ی جهانی رقومی وابسته می‌شوند و بالعکس، با این صورت‌های جدید ارتباطات بشری سروکار دارد (کاپورو، ۲۰۰۳).

۲. انجلیتیک در تلاقی با هرمنوتیک و زیست‌شناسی

ما چه‌گونه باید میان پیام‌ها در مرتبه‌ی انسانی و پیام‌ها در مرتبه‌ی فی‌المثل «دی.ان.ای» تمایز قائل شویم؟ من انبائی شمردن فرایندهای طبیعی را پارادایم پستی^۲ می‌نامم. با در نظر گرفتن معنی اصیل و دوگانه‌ی کلمه‌ی *information* که هم به معنی «صورت دادن به ماده» و هم به معنی «معرفت مخبره شده» [= صورت دادن به ذهن] است، می‌توانیم بگوییم که یک سلول یا کلاً یک سیستم زنده، بر مبنای انتخاب پیام به‌منظور تعیین صورتش «صورت پذیرفته است»^۳. کارل فریدریش فون وایتسزاکر^۴، از دانشمندان فیزیک، می‌گوید که مفهوم مدرن *information* طریقی جدید برای پرسش از آن چیزی است که افلاطون و ارسطو آن را صورت (ایدوس [= *εἶδος*]) در لسان افلاطون و مورفه [= *μορφή*] در لسان ارسطو) می‌نامیدند (وایتسزاکر، ۱۹۷۴). اما بین *information* در معنی افلاطونی آن (تحصص = *μέθεξις*) و معنی مدرن ارتباطات چه تفاوتی است؟ جواب: معکوس شدن رابطه‌ی بین زمان و صورت. براساس نظرگاه تطورانگاران‌ی مدرن، صورت‌ها در افق زمان تطور می‌یابند. حال ببینیم که خصلت «در زمان بودن»^۵ در مورد فرایندهای انبائی به چه معنی است؟

کوئیچیرو ماتسونو^۶، دانشمند زیست‌شناس، [این مسأله را به صورت زیر] بیان می‌کند و بدین طریق، تلویحاً بین ارتباطات در مرتبه‌ی انسانی و غیر انسانی قائل به نوعی سلسله‌مراتب می‌شود:

« خلاصه‌ی موجز فولکز^۷ و تد^۸ یک بار دیگر مرا به یاد موضوع تکراری مربوط به بحث مهم تفاوت دینامیک‌های درزمانی^۹ و دینامیک‌های اززمانی^{۱۰} انداخت. من اخیراً این فرصت

¹ *information ethics*

² *postal paradigm*

³ *in-formed*

⁴ *Carl Friedrich von Weizsacker*

⁵ *to be in time*

⁶ *Koichiro Matsuno*

⁷ *Folks*

⁸ *Ted*

⁹ *dynamics in time*

¹⁰ *dynamics of time*

را داشتیم که حدوداً یک ماه هر صبح و شام در کنار یک نوزاد چهارده ماهه باشیم. البته او تکلم نمی‌کند، اما در انجام کاری که دوست دارد، بسیار چست و چابک است. او گلابی را بسیار بیش‌تر از سیب دوست دارد. او، وقتی که هم گلابی و هم سیب داخل بشقاب باشد، هرگز در خوردن یک قطعه گلابی پوست‌کنده تردید نمی‌کند. وقتی که دهانش پر از گلابی آبدار است، اگر من تمام قطعه‌های پوست‌کنده‌ی گلابی را هم بخورم متوجه نمی‌شود. اما هنگامی که از خوردن یک قطعه گلابی فارغ می‌شود و مبادرت به خوردن قطعه گلابی دیگری می‌کند و درمی‌یابد که هیچ گلابی دیگری در بشقاب نمانده است عصبانی می‌شود. این اتفاق باز مرا متوجه این واقعیت ساده کرد که دینامیک‌های «از زمانی»، تجربی‌تراند. حتی اگر کسی درک روشنی از چیستی زمان نداشته باشد، تجربه‌ی پدیدارهای زمانی^۱ یا دینامیک‌های از زمانی، در صورت نبود مانع، اتفاق می‌افتد. م‌ذ‌ل‌ک، مسأله در مورد کسانی که قادر به تکلم‌اند پیچیده‌تر است. آن‌هایی که ساختار گزاره‌های زمان حال^۲ را بدیهی می‌پندارند، پیش‌برداشتی^۳ درباره‌ی زمان (به منزله‌ی معیاری راجع به این‌که زمان حال اساساً چیست؟) دارند. یکی از ابزارهای رایج در این جهت، زنجیره‌ی مکان- زمان است. از لحاظ نظری، ممکن است این امر صحیح جلوه کند. اما از لحاظ تجربی چنین نیست. نوزاد مورد اشاره‌ی ما، کاملاً به اختلال و ناپیوستگی بین کار در حال انجام (گلابی در دهانش) و کار تکمیل شده (آمادگی برای برداشتن قطعه‌ی دیگر) واکنش نشان داد؛ بی‌آن‌که از جانب زمینه‌ی عامی که در گزاره‌ی زمان حال بدان ارجاع داده می‌شود (کسی همه‌ی گلابی‌های داخل بشقاب را می‌خورد) متأثر شده باشد (ماتسونو، ۲۰۰۲).

وقتی دینامیک‌ها را در زمان مشاهده می‌کنیم، یعنی وقتی در جایگاه یک مشاهده‌گر بی‌طرف و ابژکتیو قرار می‌گیریم، مشاهده‌ی ما روش‌شناختی است و به همان طریقی روی می‌دهد که فی‌المثل یک پیام‌رسان «دی.ان.ای» می‌خواهد سلولی را *in-form* کند [= صورت دهد] یا وقتی که نحوه‌ی گلابی خوردن آن کودک را مشاهده می‌کنیم. همان‌طور که کوئیچپرو می‌گوید، چنین مشاهده‌ای مربوط به آن چیزی است که در چارچوب ابژکتیو «زنجیره‌ی زمان- مکان» رخ می‌دهد. این نگاه، نگاه از هیچ‌جا [= *nowhere*] است. اما وقتی به منظر درونی^۴، یعنی نگاه از اکنون-این‌جا [= *now-here*] روی می‌آوریم، قضیه کاملاً فرق می‌کند. البته نه آن کودک و نه سلول، «پیش‌فهمی از زمان، به منزله‌ی معیاری راجع به این‌که زمان حال اساساً چیست؟» ندارند. مادامی که روش‌شناسی ابژکتیو^۵ را به کار می‌بریم، نه می‌توانیم منظر درونی را بفهمیم و نه می‌توانیم بفهمیم که منظر درونی آن کودک با منظر درونی سلول تا چه حد متفاوت است. البته وقتی که به منظر درونی یا هرمنوتیکی روی می‌آوریم تا این تفاوت‌ها را از چنین منظری دریابیم، درواقع، از خود زندگانی به‌جان‌آزموده نیز دور می‌افتیم. این تنش بین زندگانی به‌جان‌آزموده و تبیین‌ها یا

¹ time-phenomena

² present tense

³ preconception

⁴ internal perspective

⁵ objective methodology

تفسیرهای صریح ما، ذاتی هر دو روش [ابژکتیو و هرمنوتیکی] است. آنچه من اکنون مطرح می‌کنم، یک هرمنوتیک مرتبه‌ی دوم^۱ است.

چه می‌شود اگر ما نیز هم‌چون کوئیچیرو فرایند کارهای آن کودک را از زاویه‌ی بازسازی آنچه که در زمان حال استمراری^۲ در حال وقوع است (یعنی در چارچوب یک وضعیت انحصاری خاص) تفسیر کنیم. جواب: فرایندی ضمنی را خواهیم دید که در آن، چیزی به گونه‌ای متفاوت از چیز دیگر - گلابی به جای سیب - فهم می‌شود. نیز درمی‌یابیم که از بین چند امکان^۳، انتخابی صورت گرفته است. این مثالی کاملاً دقیق از هرمنوتیک اگزیستانسیال^۴ مارتین هایدگر^۵ است که خود در این مسیر متأثر از ویلهلم دیلتای^۶ بود. کودک مورد اشاره‌ی ما یک هرمنوتیک کلیدی یا قابلیت عملی دارد که همان قدرت انتخاب از بین امکان‌های متعدد است؛ بی‌آن‌که تأمل زبانی صریحی درباره‌ی آنچه که عملاً^۷ انجام می‌دهد، داشته باشد. این دقیقاً همان ساختاری است که هایدگر در اثر مهمش، «وجود و زمان»، (هایدگر، ۱۹۸۷) توصیف کرده است. هایدگر تأکید می‌کند که مقدم بر هرگونه تفسیر نظری و ابژکتیو از شناخت بشری، اگزیستانس انسان با این واقعیت مشخص می‌شود که هم اکنون در افقی از انتخاب‌ها به‌طور عملی به وضعیت‌های انحصاری خاصی اهتمام دارد. هایدگر در بحث خود مخالف شناخت‌انگاری^۸ است و جانب گشتی پراگماتیک^۹ در معرفت‌شناسی را می‌گیرد. انتخاب‌های ما مبتنی‌اند بر پیش‌فهمی از نیازهای اگزیستانسیال‌مان، از قبیل نیاز به خوردن و انتخاب خوردن چیزی که [فی‌المثل در مورد کودک فوق‌الذکر] لذت‌بخش‌تر از سیب است.

معنی اصلی تفهم، همین توانایی پاسخ به امکان‌ها یا می‌توانیم بگوییم، توانایی پاسخ به پیام‌هاست. به عبارت دیگر، قابلیت مخاطب‌قرارگرفتن توسط چیزی به ما این قابلیت را داده است تا با ایجاد شبکه‌ی خاصی مطابق با نیازهایمان - که هایدگر آن را عالم^{۱۰} می‌نامد - به خلق صورت‌های زندگانی^{۱۱} (و نه فقط تکرار یک صورت خاص) بپردازیم (یونگ^{۱۲}، ۲۰۰۲). کاری که آن کودک می‌کند صرفاً خوردن یک قطعه گلابی نیست، بل که با در لحاظ داشتن این که گلابی بهتر از سیب است، دست به انتخاب می‌زند. او در گیر و دار فهم پراگماتیک است، یعنی در

¹ second-order hermeneutics

² present progressive tense

³ possibility

⁴ existential hermeneutics

⁵ Martin Heidegger 1889-1976

⁶ Wilhelm Dilthey 1833-1911

⁷ de facto

⁸ cognitivism

⁹ pragmatic turn

¹⁰ world

¹¹ living forms

¹² Jung

جایگاه یک مشاهده‌گر خنثی نیست، بل که در وضعیت انحصاری ساختن زندگانش است. البته او (بعدها) قادر به تفسیر (زبانی) صریح این فهم پراگماتیک است، هم‌چنان‌که ما اکنون مشغول ارائه‌ی چنین تفسیری هستیم. اولویت فهم هرمنوتیکی یا پراگماتیک بر تفسیر نظری، برای هایدگر یک اصل موضوعه است. همان‌طور که کوئیچیرو می‌گوید، کودک مورد اشاره‌ی ما برای تفهم به کلمات نیازی ندارد. اما چرا اصولاً تفسیر صریح [یا نظری] امور پیش می‌آید؟ جواب: به علت این که بسیاری اوقات با اختلال در کارمان مواجه می‌شویم که به واسطه‌ی آن، انتظاراتمان برآورده نمی‌شود یا چیزی به غلط [و برخلاف نیاز ما] روی می‌دهد. در مثالی که ذکر کردیم، کودک وقتی که هیچ گلابی - یا حتی سیبی - در بشقاب نمی‌یابد، خشمگین می‌شود. این احساس قوی‌ای است که به بیان‌ها^۱ و (بعدها) پرسش‌هایی درباره‌ی علت آن [اختلال] می‌انجامد. به عبارت دیگر، منظر «دانندگی چه‌گونه^۲» به منظر «دانندگی چه‌چیز^۳» تغییر می‌یابد:

(۱) وضعیت انحصاری ← پیش‌فهم (نیاز) ← انتخاب ←

← وضعیت انحصاری ← ...

← ...

یا به گونه‌ای عام‌تر و با جرح و تعدیل طرح محرک/پاسخ:

(۲) پیام ← مکانیسم عرضه ← پاسخ ←

← پیام ← ...

← ...

به:

(۳) دانندگی چه‌گونه ← اختلال ← تفسیر ← دانندگی چه‌چیز

← دانندگی چه‌گونه ← ...

← ...

وقتی که نیازها و مکانیسم‌های عرضه^۴ کم و بیش ثابت‌اند (هم‌چنان‌که در ارگانیسم‌های غیربشری چنین است) - با امکان‌های متنوعی که به همین «کم و بیش ثابت» برمی‌گردند - ما با انواع مختلفی از پاسخ به پیام‌ها مواجه‌ایم که مبتنی‌اند بر مثلاً کدهای ژنتیک که درصدد تکوین

¹ utterances

² know-how

³ know-that

⁴ release mechanisms

دقیق صورت یا به عبارت دیگر مطلع سازی [= صورت دهی = *in-formation*] یک ارگانسیم‌اند. وایتسزاکر این فرایند صورت دهی را «معنی شناسی ابژکتیو شده» می نامد (وایتسزاکر، ۱۹۷۴).

بین تجربه‌ی پیشاکلامی^۱ کودک فوق‌الذکر و فرایند حادث در یک سلول تفاوت دیگری نیز وجود دارد و آن این‌که کودک می‌تواند به چیزی اشاره کند که دیگر در آن‌جا نیست. بدین منظور او باید پیش‌فهمی ضمنی از زمان داشته باشد تا بتواند تمایزی پیشاکلامی بین آن‌چه که می‌بیند و آن‌چه که می‌خواهد و آن‌چه که نمی‌بیند قائل شود. به عبارت دیگر، این کودک نه تنها باید بتواند بین [انواع] موجودات تمایز قائل شود، بل که باید قادر به ایجاد تمایز بین هست و ناهست^۲ نیز باشد. ما به‌عنوان مشاهده‌گران هرمنوتیکی، نه تنها می‌توانیم ماهیت انتخابی فرایندهای اطلاعاتی را درک کنیم، بل که هم‌چنین می‌توانیم تمایز اساسی‌ای را تبیین کنیم که کودک مورد اشاره‌ی ما را قادر می‌سازد تا متوجه آن‌چه که آن‌جا نیست شود. هم‌چنین می‌توانیم این وجودشناسی ضمنی را تحلیل کنیم. ما می‌توانیم بفهمیم که برای آن کودک، تمایز بین چیزهای خوردنی و چیزهای غیرقابل خوردن نیز تمایزی اساسی است. ما می‌توانیم این‌گونه استنباط کنیم که آن‌چه نخوردنی است از اهمیت کم‌تر و لذا از میزان وجود کم‌تری برخوردار است. در معنایی بنیادی‌تر، به نظر می‌رسد که معنی بودن^۳ از تمایز بین آن‌جا بودن^۴ و آن‌جا نبودن^۵ فهم شده است. اما برای کودک مورد اشاره‌ی ما، آن‌جا نبودن نحوه‌ای از بودن است، چراکه در غیر این صورت او نمی‌توانست با چیزهایی که فقط /مکان آن‌جا بودن را دارند نسبتی برقرار کند.

با چنین پیش‌فهمی، آن کودک احتمالاً خیلی از وجودشناسی ارسطویی دور نیست! پس آن‌چه که به هنگام تفسیر هرمنوتیکی این وضعیت انحصاری پیشاکلامی انجام می‌دهیم، توصیف صرفاً ابژکتیو دینامیک‌های در زمانی نیست، بل که تفسیر آن چیزی است که مربوط به دینامیک‌های از زمانی است و لذا به خود ما نیز مربوط می‌شود. بنابراین، اتخاذ این نوع موضع تفسیری صریح به معنی درگیر شدن در خود فرایند است. تفاسیر ضمنی یا صریح، به منظور انتخاب از بین چندین پیام معنی‌دار و تأمل در این فرایندها، حاق ذات وجود ماست. ما حتی می‌توانیم باب تفکر در مورد خود وجود به‌مثابه یک پیام و نیز امکان‌های مختلف برای تفسیر آن را بگشاییم. بدین ترتیب ما [همه] فیلسوف می‌شویم!

کوئیچپرو کاملاً محق است؛ آن‌جا که می‌گوید در موقعیتی پیشاکلامی، زمینه‌ی عام زمان حال یعنی منظر هیچ‌جا [= *nowhere*] کاملاً بی‌وجه است و [در این حالت] هیچ پلی بین

¹ *pre-spoken experience*

² *not-being*

³ *to be*

⁴ *to be there*

⁵ *not to be there*

دینامیک‌های «درزمانی» و «اززمانی» نمی‌توان زد. هم‌چنین، طریق هرمنوتیکی تفسیر آن‌چنان نیست که بتوانیم به واسطه‌ی آن، راهی به ذهنیت دیگری بیابیم. در غیر این صورت نه تنها ناگزیر از پیش‌فرض قرار دادن نوعی شناسایی جادویی هستیم، بل که ناگزیر از امر خلاف عادت دیگری نیز هستیم و آن این‌که به منظور درک این آمیزه باید بتوانیم آن را دوباره تفسیر کنیم، آمیزه‌ی دیگری بیافرینیم و این زنجیره را دوباره ادامه دهیم. ممکن است چنین نتیجه بگیریم که، تا آن‌جا که ما می‌دانیم، این تنش، خاص حیات و دانش بشری است. اما این را هم می‌توانیم بگوییم که تفهم، بین شبکه‌های تفسیر پیوندهایی را برقرار می‌کند.

ضابطه‌ی هایدگری درعالم‌بودن^۱ به معنی سکنی‌گزیدن پراگماتیک در شبکه‌ای از نسبت‌ها و توانایی پاسخ دادن به پیام‌هایی است که اشیاء در چارچوب وضعیت‌هایی خاص و مطابق با نیازهایمان به ما عرضه می‌دارند. هایدگر این نحوه‌ی وجود را «سازنده‌ی عالم»^۲ می‌نامد که در تقابل با عالم موجودات زنده‌ی غیر بشری که آن را «عالم بی‌مایه»^۳ و موجودات بی‌جان که آن‌ها را «بی‌عالم»^۴ می‌نامد، قرار دارد (هایدگر، ۱۹۸۳؛ کاپورو، ۲۰۰۲). این بدان معنی است که ما تفاسیر هرمنوتیکی درباره‌ی فی‌المثل وضعیت انحصاری زمان حال استمراری^۵ یک سلول را فقط می‌توانیم سلباً ارائه دهیم. البته از سوی دیگر، همان‌طور که هایدگر می‌گوید، عالم بی‌مایه بدان معنی نیست:

«که زیست^۶ در قیاس با اگریستنس انسان (دازاین) از کیفیت بی‌مایه‌تر یا سطح پایین‌تری برخوردار است. بل که زیست، حوزه‌ای است با غنای فتوح^۷ خاص خود که احتمالاً عالم انسانی چیزی درباره اش نمی‌داند» (هایدگر، ۱۹۸۳، ص ۳۷۱-۳۷۲).

هایدگر این فتوح خاص زیست حیوانی را هم‌چون سائقی^۸ وصف می‌کند که حیوان به واسطه‌ی آن، موانعش را در یک حالت گیجی^۹ برطرف می‌کند. به عبارت دیگر، حیوانات و به گونه‌ای عام‌تر، ارگانیسم‌ها در درجه‌ی اول نه با بخش‌ها یا ارگان‌های [= *óργανον* ابزار] متعددشان و نه با سائق‌های جداگانه، بل که با وحدت یک ساختار حلقه‌گون^{۱۰} مشخص می‌شوند. عالم بی‌مایه بدان معنی است که ارگانیسم‌ها فتوح یا افقی از انتخاب‌ها دارند، اما این فتوح از نوع فتوح عالم انسانی نیست. عالم بی‌مایه به همین نداشتن عالمی از نوع عالم انسانی و داشتن نوع خاصی از «فتوح گیج‌حلقه‌گون»^۱ در ارگانیسم‌ها اشاره دارد. با این مقدمات می‌توانیم بگوییم که

¹ being-in-the-world

² weltbildend

³ weltarm

⁴ weltlos

⁵ leben

⁶ openness

⁷ trieb

⁸ benommenheit

⁹ ring-like

¹⁰ dazed ring-like openness

معنی یک پیام برای یک ارگانیسم زنده و متعاقباً برای انسان، علاوه بر مکانیسم‌های عرضه اساساً به گستره‌ی انتخاب‌ها وابسته است.

جری چندلر^۱، دانشمند زیست‌شناس، می‌گوید:

«فرایند ارتباطات ارگانیسم در نظام‌های طبیعی، برای صورت‌دهی، دینامیک‌های متعددی (انعطاف‌پذیری زیستی) را به خود راه می‌دهد. یکی از انواع این دینامیک‌ها، دینامیک خطا^۲ است و آن در جایی است که کسی یا چیزی هنجاری را وضع کرده باشد که انحراف را به خود راه می‌دهد. ارتباطات ارگانیسم، در فرایند تولید، انتقال یا پاسخ به پیام‌ها می‌توانند خطاپذیر باشند (...). [و لذا] تاریخ طبیعی نظام‌های زندگی، به‌اندازه‌ی کافی صورت‌های [گوناگون] انتقال پیام را ایجاد کرده است. کارکرد تولید [پیام] یکی از مجموعه‌های اجزای ارگانیسم است. پیام انتقالی^۳ جزء دیگری است. کارکرد تولید پاسخ نیز یکی دیگر از مجموعه‌های اجزای ارگانیسم است. تمامی این اجزای کارکردی، با یکدیگر هم‌کاری دارند (به معنایی ترمودینامیکی با هم کار می‌کنند). نظام به صورت درونی کار می‌کند. این هم‌کاری درونی نیاز به نظام جداگانه‌ای برای تولید خطا را منتفی می‌سازد (از منظری بدبینانه، می‌توان گفت که روش‌های مدیریتی مدرن از الگوهای زیستی بیگانه‌اند)» (جری چندلر، ۲۰۰۲).

زیست، به گونه‌ای نشانه‌ای^۴، بر مبنای اطلاعاتی و انبائی جریان دارد. زیست، صورت‌های ازپیش‌داده‌شده را بر اساس قوانین یا ایجاد تمایز ناشی از ربایش^۵، تغییر می‌دهد. یک سلول، خود را از طریق فرایندهای انبائی‌ای می‌سازد که امکان ارائه‌ی اطلاعات، یا به عبارت دیگر^۶، ارائه‌ی «صورت - به‌مثابه - پیام»^۷ را برایش فراهم می‌کنند تا - هم در معنی اصیل وجودشناختی (صورت‌دادن به ماده) و هم در معنی معرفت‌شناختی (صورت‌دادن به ذهن) - خود را *in-form* کند. به عبارت دیگر، پدیدارهای پیامی در مرتبه‌ی زیستی، فرایندهای تولید صورت^۸ اند (آندراده^۸، ۲۰۰۲).

نتیجه‌گیری

آنچه در این مقاله درباره‌ی مفهوم پیام در علوم اجتماعی و طبیعی گذشت، ما را از مسیر پیش‌روی برای ارائه‌ی یک نظریه‌ی میان‌رشته‌ای در باب پیام آگاه می‌کند؛ نظریه‌ای که تفاوت‌ها و شباهت‌های ذومراتبی ارتباطات در مراتب گوناگون را جدی می‌گیرد. مسائل اساسی چنین نظریه‌ای جدید نیستند و حداقل به زمان ظهور سبیرنتیک و نظریه‌ی سیستم‌ها برمی‌گردند. اما مهم‌ترین

¹ Jerry Chandler

² error

³ symptomatically

⁴ abduction

⁵ sit venia verbo

⁶ form-as-message

⁷ form production

⁸ Andrade

مباحثات، تاکنون عمدتاً به مفهوم اطلاع پرداخته و اغلب تحت تأثیر قیاس با کامپیوتر^۱ و پارادایم رومی^۲ بوده‌اند (کاپورو، ۲۰۰۳). اگر مفهوم پیام را به‌عنوان یک مقوله‌ی مرتبه‌ی دوم^۳ فرض کنیم، شاید بتوانیم از تحویل‌انگاری^۴ اجتناب کرده و پیچیدگی پدیدار پیام را مورد مذاقه قرار دهیم.

مسأله‌ی کلیدی این است که دریابیم چرا، چه زمانی و چه‌گونه برخی «صورت- به‌مثابه- پیام»ها توسط گیرنده‌ای پذیرفته یا رد می‌شوند و چه‌گونه گیرنده، خود به فرستنده تبدیل می‌شود. همان‌گونه که ولفگانگ اشتگمولر^۵ در جایی با عنایت به توسعه‌ی نظریه‌های علمی در علوم طبیعی و انسانی گفته است، استعاره‌ی دور هرمنوتیکی فی‌الواقع بیانی است که «مجموعه‌ای از مسائل مفهومی مشابه» را در بر می‌گیرد (اشتگمولر، ۱۹۷۹، ص ۸۲). اگر تمامی مشاهدات ما گران‌بار از نظریه^۶‌اند، تمامی کنش‌های ما نیز چنین‌اند. به نظر می‌رسد که این بصیرت هرمنوتیکی، وقتی که می‌کوشیم سلسله‌مراتب ارتباطات در سطح انسانی و غیر انسانی را از منظری درونی^۷ بفهمیم نیز مسأله‌ی کانونی باشد.

پارادایم پستی مضمّر در یک نظریه‌ی پیام یا انجلتیک نباید مورد سوءفهم واقع شود. یعنی نباید انجلتیک را نظریه‌ای بشرگون‌انگارانه^۸ پنداشت که موجودات زنده و حتی انسان‌ها را به نظام‌های سیگنالی صرف تحویل می‌کند. انجلتیک حاکی از شبکه‌ای از مسائل و نظریه‌هاست که تجمع خانوادگی‌شان می‌تواند به ما کمک کند تا از این واقعیت بیش‌تر آگاهی یابیم که پدیدار ارتباطات، حداقل به فرستنده‌ای، گیرنده‌ای، رسانه‌ای و پیامی دلالت دارد. اگر «رسانه پیام است» (مک لوهان) پس پیام چیست؟

تقدیر و تشکر:

از توماس جی. فرولیش^۹ (دانشگاه ایالتی کنت^{۱۰}، ایالات متحد آمریکا) و هانس اچ. دیبئر^{۱۱} (ZKM) به‌جهت بازخوانی انتقادی این مقاله تشکر می‌کنم.

منابع و مأخذ:

^۱ computer analogy

^۲ digital paradigm

^۳ second-order category

^۴ reductionism

^۵ Wolfgang Stegmüller

^۶ theory-laden

^۷ endo-perspective

^۸ anthromorphic theory

^۹ Thomas J. Froehlich

^{۱۰} Kent State University

^{۱۱} Hans H. Diebner

- Andrade, E. (2002): *The Organization of Nature: Semiotic Agents as Intermediaries between Digital and Analog Informational Spaces* (PDF).
- Capurro, R. (2003): *EthiK im Netz*. Stuttgart. Chapter. *Theorie der Botschaft-* (2003a): *Beiträge zu einer digitalen Ontologie*.
- Capurro, R. (2002): *Philosophical Presuppositions of Producing and Patenting Organic Life*.
- Capurro, R. (2000): *Hermeneutik im Vorblick*.
- Capurro, R. (1996): *On the Genealogy of Information*. In: In: K. Kornwachs, K. Jacoby, Eds.: *Information: New Questions to a Multidisciplinary Concept*. Berlin, 1996, p. 259-270.
- Capurro, R. (1996a): *Informationsethik nach Kant und Habermas*. En: A. Schramm. Ed.: *Philosophie in Österreich*. Viena, 1996, p. 307-310.
- Capurro, R. (1992): *Foundations of Information Science*.
- Capurro, R., Hjørland, B. (2003): *The Concept of Informayion*. In: B. Cronin(Ed.): *Annual Review of Information Science and Technology*, Medford, New Jersey, Vol. 37, 343-411.
- Diebner, H.H. (2003): *A model of how brains model the world*. Paper Presented at the International Symposium "Dynamical Systems in Cognitive Science", Ascona 18-22, 2003.
- FIS (2002): *Electronic Conference on Foundations of Information Science*.
- Flusser, V. (1996): *Kommunikologie*. Mannheim, 1996.
- Heidegger, M. (1987): *Being and Time*. Oxford(Trans. By J. Macquarie and E. Robinson).
- Heidegger, M. (1983): *Die Grundbegriffe der Metaphysik*. Welt-Einsamkeit. Frankfurt a. M. 1983 (GA 29/30).
- ICIE (2004): *International Center for Information Ethics, International Congress: Localizing the Internet. Ethical Issues in Intercultural Perspective*.
- Jung, M. (2002): *Hermeneutik zur Einführung*. Hamburg.
- Luhmann, N. (1987): *Soziale Systeme*. Frankfurt a. Main.
- McElholm, D. (2001): *Message*. In: G. Ueding, Ed.: *Historisches Wörterbuch der Rhetorik*, Tübingen, Vol. 5, pp. 1081-1087.
- Nietzsche, F. (1999): *Der Antichrist*. In: *Kritische Studienausgabe*, ed. By G. Colli and M. Montinari. Munich.
- Serres, M. (1993): *La legend des Anges*. Paris, 1993.
- Shannon, C. (1948): *A Mathematical Theory of Communication*. In: *Bell System Technical Journal*, 27, 379-423, 623-656.
- Shannon, C., Weaver, W. (1972): *The mathematical theory of communication*. University of Illinois Press(Original work published in 1949).
- Sloterdijk, P. (1997): *Kantilenen der Zeit*. In *Letter International*, 36, p. 71-77.
- Stegmüller, W. (1979): *Rationale Rekonstruktion von Wissenschaft und ihrem Wandel*. Stuttgart.
- Weizsäcker, C.F. von (1947): *Die Einheit der Natur*. Munich.